

■ نمایش در نهایت چشم انداز امیدبخشی را برای مخاطبان خویش نمی گشاید. گویی باوضعیتی فاقد امید روبه‌رو هستیم ومی باید عرصه را ترک کرد تا بتوان بار دیگر زندگی روزمره را ادامه داد. از این منظر آیا تئاتر می تواند در مقابل موانع ومشکلات همچنان مقاومت کند؟ آیا «روزمرگی» به محافظه کاری تن نمی دهد؟

من این گونه به قضیه نگاه نمی کنم، با استناد به شعر نظامی گنجوی «در نومیذی بسی امید است/ پایان شب سیه سپید است» من در هر شری خبری می بینم، به شرطی که این شر را بشناسیم و توانایی گذر از آن را داشته باشیم تا به خیر برسیم. در نمایش روزمرگی از خواستن ها و نشدن ها، دوبدن ها و نرسیدن ها می گویم در حالی که این را هم در نظر گرفته ایم که تمام افراد سفید مطلق یا سیاه مطلق نیستند. آنان مملو از مشکلات فردی و جمعی هستند که دامن می زند به خواسته ها و رویاهایی که داشته اند و به آن نرسیده اند. هر چند که شرایط در جامعه کنونی ایران به گونه ای شده که زندگی ها خیلی سخت تر از گذشته است و یک ایرانی به این

تئاتر از لحظه پیدایش تاکنون در مقابل طوفان های زیادی مقاومت کرده و مسیر خود را مانند آب روان پیدا خواهد کرد حتی در خیابان، مترو یا در دل طبیعت. اینکه نمایش روزمرگی به محافظه کاری تن می دهد یا نه را باید کسانی پاسخ گویند که به عنوان تماشاچی در سالن با دقت روند نمایش را به نظاره نشسته اند



عسایران تئاتر

راحتی ها نمی تواند امرار معاش و مسائل ساده زندگی اش را حل کند چه برسد تحقق رویاهای کودکی، قطعاً کسی که در زندگی خویش به مقصود نرسید حق انتخاب دارد که هجرت کند یا ایستادی. اینکه روند روزمرگی هایش را تغییر دهد و با تالاشی بیشتر ونگاهی جدیدتر در پی رسیدن به آمال و آرزوهایش باشد. امید و انگیزه در شخصیت های نمایش ما موج می زند این را در گفتار و کنش های آنها می بینیم. از یاد نبریم که این شرایط واجبار زمانه است که آنها را خسته و ناامید می کند ولی تا آخرین لحظه نمایش و حتی با آخرین دیالوگ سهیل، در این تاریکی و سیاهی وضعیت، می گوید که «یه فیلم ببینیم؟!»، وقتی فیلم را پخش می کند و هر سه به تماشا می نشینند در واقع این اشاره است به همان نوری که در این تاریکی برای یافتن مسیر جست‌وجو می کنند. پس در نمایش ما همچنان امید وجود دارد و خواهد داشت. تئاتر از لحظه پیدایش تاکنون در مقابل طوفان های زیادی مقاومت کرده و مسیر خود را مانند آب روان پیدا خواهد کرد حتی در خیابان، مترو یا در دل طبیعت. اینکه نمایش روزمرگی به محافظه کاری تن می دهد یا نه را باید کسانی پاسخ گویند که به عنوان تماشاچی در سالن با دقت روند نمایش را به نظاره نشسته اند، ولی به عنوان نویسنده و کارگردان این کار می توانم این را بگویم که جسارت و صراحت کلام نمایش به همراه نقد و به چالش کشیدن اشخاص بیشکسوت و سرشناس و صد البته انتقاد به سیستم آموزشی و فرهنگی کشور گواه این معاست که نه تنها محافظه کار نیست بلکه مطالبه گر است. نمایش روزمرگی پرسشی می کند که بواقع چه کسی در این زمینه مسئول است یا آن فردی که مسئولیتی دارد در خلوت خویش به تأمل نشیند که مسبب این وضعیت کیست.

■ حال که به دوران دانشجویی خویش نگامی تازه می اندازید و گذشته را می کاوید، جایگاه تئاتر دانشجویی را در کلیت تئاتر کشور چگونه ارزیابی می کنید؟ تئاتر دانشجویی چه می تواند باشد که به رسالت تاریخی خود عمل کند؟

تئاتر دانشگاهی سال های زیادی است که جریان ساز است، هم حرف برای گفتن دارد و هم انگیزه و شوری درونش نهفته است که در بدنه حرفه ای تئاتر آن را کم سراغ داریم. سال هاست که این تئاتر دانشجویی حتی از جشنواره تئاتر فجر پیشی گرفته و روح جدیدی را به کالبد تئاتر ایران اضافه کرده است. یکی از ویژگی های جشنواره تئاتر دانشگاهی بی شک محک بردن جدی دانشجویان و معرفی نسل جدید کارگردان، نویسنده، بازیگر، طراح صحنه و سایر بخش های تولید تئاتر است. تئاتر دانشجویی مهم ترین رسالتش به نظر من باید این باشد که حرفی را که بلد است و دغدغه خودش، جامعه و پیرامونش است بگوید نه اینکه تلاش کند حرف دیگران را که نسبتی با او ندارند در فرم و محتوا کپی کند که بیشتر دیده شود. اگر در همان ابتدا نظر خودش را بیان نکند شکست خواهد خورد، چون دانشجو در هر رشته ای در همه جای دنیا نقش مهم و تأثیرگذار و مطالبه گری را درقبال اجتماع انسانی ایفا می کند. بنابراین نباید اجازه دهد تا این نقش با بدترین کیفیت و به شکل کپی برداری از دیگران اجرا شود.



بهنام حسن پور نویسنده و کارگردان نمایش «روزمرگی» در گفت وگو با «ایران»:

# در هر شری، خیری وجود دارد

▲ محمدحسن خدایی خبرنگار

بهنام حسن پور را می توان از نسل تازه کارگردانان تئاتر دانشگاهی دانست. اجرای نمایش «روزمرگی» با فرم و مضمونی که در اختیار گرفته، می تواند فی الواقع ملال انگیز باشد اگر که تماشاگر این اجرا، به منطق درونی اثر تن ندهد. به هر حال تاریخ تئاتر معاصر با تجربه به صحنه در آوردن زندگی روزمره کسالت بار هیچ گاه بیگانه نبوده، اما مسأله اینجاست که برای مواجهه با این رخوتناکی، اگر استراتژی خلاقانه ای وجود نداشته باشد، کار به ملال و ملال فرون ترمنتهی خواهد شد واین برای تئاتر دانشگاهی که منادی شور، عشق و پیشرو بودن است، می تواند همچون عقبگردی نابخشودنی باشد. روزمرگی تجربه ای است آزارین برای کارگردانی که با صدای بلند می خواهد وضعیت اسفبار تئاتر دانشگاهی را فریاد زند، اما نکته اینجاست که اغلب ما می دانیم اوضاع از چه قرار است و روزمرگی بهنام حسن پور و گروه هنری کاریزما چه نسبتی با واقعیت اجتماعی دارد.

کنند ولی افرادی که آگاهی بیشتری دارند و در حوزه نمایش فعال هستند به نوعی آن قدر با این مسائل و مشکلات مواجه شده و آن را زیست کرده اند که می توان به دو گروه آنها را تقسیم کرد: گروه اول که از تکرار مکررات گرفتار ملال و خستگی می شوند. گروه دوم اما با این واقعیت تلخ، همذات پنداری می کنند و جذب این ملال و تکرار می شوند، البته شکل گرفتن این گروه ها با روحیه، جایگاه و اهداف تماشاچی حاضر در سالن رابطه مستقیم دارد.

■ این سال ها تئاتر دانشجویی تلاش کرده صدایی تازه و پیشرو در فضای تئاتر کشور باشد. آیا نمایش «روزمرگی» توانسته زندگی دانشجویی را با اینچنین فرمی به مسأله ای عام برای تماشاگران بدل کند؟

من قبل از اینکه تصمیم بگیرم این نمایش را در جشنواره یا اجرای عمومی به روی صحنه ببرم همه آن چیزی که نیاز بود با تحقیق به آن برسم به این قضیه ختم می شد که نمایشی باشد بدون شباهت با اجراهای دیگر. راحت بگویم که در حوزه نمایش کارهای زیادی در رابطه با تئاتر روی صحنه می رود:

## اهمیت دانشجوی تئاتر بودن

▲ آرمان راهگشا

خبرنگار

تئاتر دانشجویی پیشرو است چراکه از دل نهاد دانشگاه بیرون می آید. دانشگاه که با جوانی، استقلال فکری و شورمندی دانشجویان نسبت معناداری دارد و در بزنگاه های تاریخی، موجب سرور و آگاهی است. با نگاهی حتی شتابناک به تاریخ تئاتر دانشجویی، می توان این حقیقت را شاهد بود که چگونه فضای رختوناک کشور با آثار خلاقانه دانشجویان، اندکی رونق گرفته و امکان تخیل ورزی و تمنای امر نو را به تجربه نشسته است.

از این باب اجرای نمایش «روزمرگی» را می توان غنیمت دانست نه از بابت اینکه حاصل تلاش چند نفر از دانشجویان رشته نمایش دانشگاه آزاد است بلکه از این منظر که تمنایی است قابل اعتنا در نسبت زندگی روزمره با دوران پر فراز و نشیب دانشجویی. پنج نفر از دانشجویانی که در یک مکان مشترک روزگاری می گذارند و میل وارد شدن به عرصه های مختلف نهاد اجتماعی تئاتر را دارند. بهنام حسن پور در مقام نویسنده و کارگردان، فضایی فشرده را تدارک دیده تا رقابت ها و رقافت های دوران دانشجویی را بازتاب دهد. جوانانی که هر کدام از یک گوشه کشور به متروپلیس تهران آمده و در کسوت دانشجو، در پی یافتن گمگشته خویش هستند. اما هر چه به پیش می روند و هر چه بیشتر تلاش می کنند بهره کمتری از کامیابی و بهروزی را به کف می آورند. آن شور جوانی به بحران میانسالی ختم می شود و هر کدام از آنان در این وادی حسرت، برای رفتن به جغرافیایی دیگر تقلا می کند.

ابتدا و انتهای نمایش به تماشا کردن فیلم می گذرد. از هامون مهرجویی تا اسب تورین بلاترا، گویی صدها سال گذشته و آن سرگشتگی ابتدایی حمید هامون به ملال و مقاومت مرد روستایی ختم شده است. یک بازه زمانی که قرار است چهار سال زندگی دوران کارشناسی دانشجویان تئاتر را مقابل دیدگان تماشاگران بگستراند و مبتنی است بر تضاد آرمان گرایی و غرق شدن در منطق فرسایشی زندگی روزمره. نورپردازی تخت و بدون نوسان اجرا یادآور یک پیوستار حسانی است که هیچ نیرویی توان آن را ندارد که منفجرش کند. بنابراین استراتژی اجرایی قرار است تلاشی باشد در به صحنه آوردن همین روزمرگی. به هر حال تاریخ زندگی مدرن با تجربه ملال زندگی روزمره پیوند خورده است. پس دلیلی ندارد که دانشجویان تئاتر از این قاعده مستثنی شوند. نمایش روزمرگی حتی در نامیدن خویش هم مقصدانه عمل کرده و محتوای درونی نمایش را به مخاطبان اعلام می کند. بازی های رئالیستی، تنش مداوم مابین بازیگران، حرفه ای در باب زندگی، زیباشناسی و امیدهای از دست رفته، ماحصل نمایش یک ساعته و نیم روزمرگی است. گویی چیزی برای پنهان شدن وجود ندارد و رازی نامکشف باقی نمانده و هر چه هست یک فضای تخت، ملال زده و کسالت بار است. دانشجویانی که در نهایت دوران دانشجویی برای آنان رسیدن به این خودآگاهی تلخ کافکاست: «خوراوا امید وجود دارد اما نه برای ما!» تئاتر دانشجویی در این سال ها در پی یافتن صداهای تازه است. بهنام حسن پور و گروه هنری کاریزما، کمابیش یکی از این صداهاست که همچنان برای شنیده شدن راه درازی در پیش دارد. در همان دقایق سروکله زدن با روزمرگی و تخیل در رابطه با جهان های ممکنه که ناممکن شده است.

تئاتر را به حاشیه نبرده است؟ دانشجویانی که اولویت شان راه یافتن به عرصه های موفقیت سینما و تلویزیون شده است. در این رابطه چه فکر می کنید؟

اولویت خود شما کدام است؟

بابت این موضوع باید بگویم به چند دلیل این ادای دین به سینما در این اجرا وجود دارد. اول اینکه همه افرادی که در هر سن سودای بازیگر شدن دارند بواسطه سینما و تلویزیون عاشق این حرفه می شوند و بزرگ شده اند چون تئاتر در آن مناطق چندان مخصوصاً افرادی که در شهرستان به دنیا آمده و بزرگ شده اند چون تئاتر در آن مناطق چندان فرهنگ سازی نشده تا خیل علاقه مندان از کودکی با فضای آن آشنا شوند. دوم اینکه به شخصه در دنیای بازیگری هیچ وقت تئاتر را از سینما و تلویزیون جدا ندیده ام، وقتی کسی تصمیم می گیرد هنرپیشه شود قصدش این است که روی صحنه برود و زیر نور قرار گیرد تا تماشاچی، نظاره گر لحظه های شیرین و تلخ او باشد. چه بسا در سینما و تلویزیون لوکیشن فیلمبرداری در نقش صحنه و دوربین در نقش تماشاچی ظاهر می شود که طبیعتاً مخاطب

## ادوات ناکافی

▲ کیان مفاخری

منتقد

نمایش «روزمرگی» بهنام حسن پور از همان نقطه ای آسیب می بیند که قصد حمله به آن را دارد. یعنی بیان وضعیت تئاتر این روزهای کشور به شکل بی واسطه و وفادار که قرار است از طریق زندگی پنج دانشجوی تئاتر در یک اتاق محقر بازنمایی شود تا این نابرابری ها را در به دست آوردن فرصت های کمیاب تئاتری به مخاطبان ارائه دهد. روزمرگی با فریادی گوشخراش نهیب می زند که تداوم این وضعیت تنها به انزوا و خانه نشینی جوانان با استعدادی منتهی خواهد شد که با تمامی تلاش ها و تقلاها، قدر چندانی نمی بینند و هر روز فرسوده تر از دیروز، در نهایت گرفتار روزمرگی شده و عطای تئاتر را به لقایش می بخشند. مسأله اما اینجاست که نمایش روزمرگی فاقد فرمی است رادیکال که به او این امکان را دهد که به جایگاه نامدین افراد حمله کند و فی المثل در تمایزپختی به خود، تئاتر پیشنهادی خویش را در حضور خیل انبوه تماشاگران پرده برداری کند. روزمرگی در نهایت می خواهد صادقانه به ما اهل تغافل بگوید که مشکل تئاتر در چیست و کیست واین برای مواجهه انتقادی با وضعیت کنونی، حقیقتاً کار نافی است، وگر نه که نام بردن از اسامی شناخته شده تئاتری و نور تاباندن به بعضی خطاهای آنان، پیشنهاد اجرایی نوآورانه ای نیست و هرگز هم نخواهد بود. حاصل کار در نهایت بازتولید محافظه کاری و تقدیس افشاگری به جای روشنگری است. بهنام حسن پور با روزمرگی، تخیل تماشاگران را به محاق برده و اجازه نمی دهد امر غریب به فضای این نمایش رخنه کند. بنابراین روایت اتفاقاتی که رنگ و بوی خاطرات دوران دانشگاه را دارد در اولویت به نمایش در آوردن قرار گرفته و در ادامه به ملال تماشاگران بیش از پیش دامن می زند...

روزمرگی برای رادیکال بودن، می بایست از منطق زندگی روزمره اندکی فاصله گرفته و با فرمی نابهنگام، پیشنهادی تازه برای تئاتر ما باشد. اینجا هم می توان اصطلاح «همان همیشگی!» را در قبال این اجرا به کار بست. جمع شدن عده ای از دانشجویان تئاتر، آن هم با زبان و لهجه های مختلف اقوام ایرانی، تنش ها و همراهی ها و در انتها به پایان رسیدن محتوم این جمع با به تماشا نشستن اسب تورین بلاترا بر صحنه آوردن سرگذشت فردی، اگر که امر کلی در میان نباشد، نمی تواند تماشاگران را با خود همراه کند. بازنمایی زندگی روزمره و فریاد زدن اینکه اوضاع چقدر بد است، برای آن کسی که از گوشه و کنار شهر با زحمت خود را به سالن انتظامی خانه هنرمندان رسانده و با صرف هزینه، به تماشای نمایشی نشسته که هدفش بازتولید ملال زندگی است آن هم با قوت و ضعف یک نمایش، می تواند ملال انگیزتر باشد. تئاتری که نتواند تماشاگر را دچار بهت هستی شناختی کند یا قصه ای ناشنیده را در کمال مهارت، با امر «تاتاریکالینه» بر صحنه آورد، لاجرم گرفتار ملال و خمودگی است. تئاتر دانشجویی گشوده به تجربه ورزی و شور جوانی، بیش از آنکه به ملال بها دهد، زندگی را طلب می کند. حتی روایت ملال را هم در اوج سرخوشی به انجام می رساند. بهنام حسن پور در مقام نویسنده و کارگردان بیش از این می بایست به حال و هوای دانشجو بودن بها دهد حتی در مواجهه با روزمرگی فرساینده.

دقیقاً هدف از اجرای این نمایش نشان دادن بخشی از زندگی ۵ نفر در طول ۴ سال مقطع کارشناسی است و نه همه آن دوران. روزمرگی ها برای هر شخص و هر شغل در هر جامعه متفاوت است. من هفدم نشان دادن روزمرگی های دانشجویان بازیگری در ایران و کلانشهر تهران بود که از همه نقاط ایران برای تحقق رویاهای خودشان به این کلانشهر پا می گذارد ولی به دلیل بالاترکلیف بودن سیستم آموزشی، در نهایت فارغ التحصیلانی بالاترکلیف می شوند. خیلی از افراد که در این زمینه ناگاه هستند از این رشته فقط زرق و برق آن را می بینند و آدم های موفق اش را، و چندان امکان این را نمی یابند که قسمت های تاریک و زیست دشوار این مسیر را درک